

یک جو از مردی کم کن سالها فارغ بال باش

کاکا خیر محمد قهرمان دوران بود، راه که میرفت ، زمین زیر پایش میلرزید. در قریه از ترس کاکا خیر محمد، پشه پر زده نمیتوانست . حتی پرنده هامجال عبور کردن از فراز قریه را نداشتند ، بالشان میسوخت که در حریم قریه پر زنند. کاکا خیر محمد جوانان قریه را به شهادت ، فداکاری ، دلاوری ، کاکه گی و عیاری ، چه وچه دعوت میکرد. کاکا خیر محمد گل سر سبد قریه بود . در هر خانه نام کاکا خیر محمد سرزبانها بود. از ترس کاکا خیر محمد هیچ بیگانه ای جرأت نداشت که به چشم بد به قریه نگاه کند. هر جا صدای مظلومی بلند میشد، کاکا خیر محمد حاضر بود. کاکا خیر محمد عیار بود، باشهادت بود، عادل بود . از مظلومین دفاع میکرد ، از پیر مردان دفاع میکرد. از اطفال ، از زنان ، دختران و پسران قریه دفاع میکرد. منافع قریه را بالاتر از منافع شخصی اش فکر میکرد. آب قریه را نمیگذاشت که بیگانگان به زور از قریه ببرند. وقتی قریه مورد تجاوز قرار میگرفت ، کاکا خیر محمد دادوبیداد میکرد ، پیشاپیش همه قرار میگرفت و بر ضد تجاوز قیام میکرد . او چندین بار به جرم عیار بودن ، کاکه بودن و دفاع از مظلومین به زندان رفته بود ، شکنجه دیده بود، ولی شهادت و مردانگی اش را از دست نداده بود و مانند سنگ خارا در مواضعش پابرجا ، سنگین و استوار بود. دشمنان قریه هرچه کرده بودند تا کاکا خیر محمد را به تسلیم طلبی و ادار سازند، موفق نشده بودند. دشمنان قریه این بار از زاویه دیگر پیش آمدند ، حيله و نیرنگ بکار بردند، برای

کاکا خیر محمد تحفه دادند. کاکا خیر محمد راستایش کردند، او را دعوت نمودند و سرش کلاه گذاشتند و برایش باغ های سبز و سرخ نشان دادند. کاکا خیر محمد کم کم خود را گم کرد ، از خود بیگانه شد، از مردم بیگانه شد ،شکمش چربو گرفت ، چشمش پرده پائین کرد، نفسش گندیده شد. با دشمنان قریه آشتی کرد، با آنها از در سازش و مذاکره پیش آمد، با آنها در یک طبق و در یک دستر خوان نان خورد، با آن ها رفیق شد و منافع مشترک پیدا کرد. مردم قریه را فراموش کرد ، بچه های قریه را فراموش کرد ، دخترهای قریه را فراموش کرد . رابطه اش با مظلومین قریه قطع شد . در اولین نشست که با دشمنان قریه انجام داد، آب قریه را به آنها تسلیم نمود. از این به بعد دشمنان قریه از ادانه در قریه رفت و آمد میکنند و بچه ها و دختر های قریه به چشم بد نگاه میکنند . و گاهگاهی حتی مردم قریه را لت و کوب مینمایند. اما کاکا خیر محمد مانند سنگ ساکت است و هیچ به روی مبارکش نمی آورد . مردم قریه همه به کاکا خیر محمد چشم دوخته اند که امروز یا فردا دوباره می جنبد و از قریه و مردم آن به دفاع بر میخیزد ؛ اما از کاکا خیر محمد خبری نیست ، گوش هایش پنبه خورده و فریاد مظلومین را نمی شنود، چشمانش پرده پائین کرده و دشمنان قریه رانمی بیند؛ گپ بجائی رسیده است که حتی زمانیکه مردم قریه از دشمنان قریه شکایت کرده و بر ضد آنها اعتراض مینمایند، کاکا خیر محمد بر ضد مردم قریه قرار میگیرد و ظلم بیگانگان را توجیه میکند و مردم قریه را به پر خاشگری و خشونت گرائی محکوم میکند. به حریم و ناموس قریه تجاوز میشود اما کاکا خیر محمد از صلح و آشتی و دموکراسی با دشمنان قریه صحبت میکند . مردم قریه حیران مانده اند که چرا یکی و یکبار، کاکا خیر محمد تغییر عقیده داده است . مردم به خاطر کار های گذشته اش به آن احترام دارند اما وی خود را گم کرده ، مردم را فراموش نموده و به شکلی از اشکال عملکرد دشمنان قریه را توجیه مینماید . جوانان قریه احساس میکنند که دیگر از کاکا خیر محمد چیزی ساخته نیست وی تطمیع و مرعوب دشمن گردیده ، سازش کار و تسلیم طلب شده است و بیش از ده سال میشود که در برابر ظلم و تجاوز خاموشی اختیار نموده است. بناءً مردم

از وی روگردان میشوند و خودشان مستقلانه مبارزه را بر ضد دشمن آغاز مینمایند. از این به بعد کاکا خیر محمد به نام کاکا خیروی تسلیم طلب مشهور میشود. مردم قریه دیگر به وی اعتماد ندارند و به سخنانش گوش نمیدهند و از آن دوری می جویند و آن را به بی غیرتی و تسلیم طلبی متهم میسازند. کاکا خیر محمد از این به بعد غرق مطالعه و تحقیقات علمی میشود، به کتابهای پست مدرنیسم ، مارکوزه ، اریک فروم، ورقه و گلشاه و داستان های هزار و یکشب پناه میبرد و از صلح، آشتی و دموکراسی با دشمنان صحبت میکند. روزها که چهره خود را در آئینه نگاه میکند؛ میگوید : حیف جوانی ! ؟ که عمر خود را بیجا ضایع کردم. از قریه دفاع کردم ، از مردم قریه دفاع کردم ، لذت زندگی را نفهمیدم ، نه خوردم و نه بردم . کاکا خیروی زندگی را در پیری سر از نو آغاز میکند :

زندگی یعنی: سازش و تسلیم طلبی . وی میخواهد در آینده مانند سیماسرها، اسپنتاها، دادفرها و دیگرهم سنخان شان به نان و نوائی برسد و خاموشانه همیشه این ضرب المثل را تکرار میکند : "یک جو از مردی کم کن سال ها فارغ بال باش."